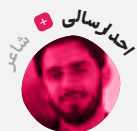
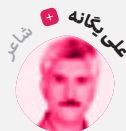


یادتونه...؟ اردیبهشت ماه امسال بود که ناوگروه ۸۶ دنا ارتش جمهوری اسلامی ایران، ۳۶۰ درجه دور کره زمین زد و بدون اینکه سرش گیج برود بعد از ۲۱۳ روز به ایران برگشت. البته سر خیلی ها که هی دنبالشان می کردند که ببینند چطور هرچه این ناوگروه و کشورش را تحریم می کنند باز هم به مسیر خود ادامه می دهد، خیلی گیج رفت.

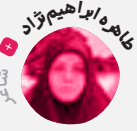
چالش مصرع سوم ناوگروه ۸۶ دنا



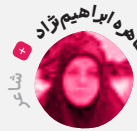
شده باعث افتخار ایران بزرگ
این عزم دلیرانه و این جزم سترگ
«فریادکنان؛ زوزه کشان در رفتند»
از هیبت این یوز، شغال و سگ و گرگ



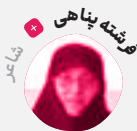
چون ناوگروه، کل دنیا را گشت
از بهر تفرج و شنارفت به رشت
«شده باعث افتخار ایران بزرگ»
هم موجب ناامیدی خصم پلشت



فریادکنان، زوزه کشان در رفتند
از دور و بر شیردلان در رفتند
«ایران چو همیشه دل به دریا زده است»
گولاخترین های جهان در رفتند



ایران چو همیشه دل به دریا زده است
آقای جهان است که برپا زده است
«این پرچم رنگ رنگی زیبا را»
هر جاکه دلش خواست همان جازده است



این پرچم رنگ رنگی زیبا را
این شیردلان دل زده بردیا
«برقله افتخار خواهند نشاند»
آینده برای ماست قطعا فردا

یادتونه...؟ امسال اردیبهشت اعلام شد درمان بیماری اتیسم در مراکز دولتی رایگان است. بهمن ماه هم اعلام شد درمان کودکان زیر ۷ سال در مراکز دولتی رایگان شده. یکسری درمان های دیگه هم رایگان شدند که حالا البته نتان به ناز طبیبان نیازمند مبادکلا ایشالا.

فردوسی سویی



فردوسی پاکزاد در واپسین روزهای اسفندماه مشغول در آوردن توکابینتی ها و دستمال کشیدن زیر آن ها بود که ناگهان متوجه شد همسر، که داشت جلد کتاب ها را با اسپری چندکاره تمیز می کرد، گوشه ای لم داده و دارد شاهنامه می خواند! فردوسی گفت: «دست مریزاد عیال! ما رو این جا واداشتی به بشور بساب خودت لم دادی کتاب می خونی؟» همسر گفت: «آره! کار می کنی! هر جا رو تمیز کردی مجبور شدم خودم دوباره دستمال بکشم! الانم دو دقیقه استراحت کردم اینم بهم نمی بینی؟»

پس از آن همسر معترض شد که: «خوبه والا! بچه رو که بدی دست باباش همین می شه دیگه! این زال بدبخت رو چرا فرستادی تو جنگل سیمرغ برداره بیره توک کوه؟ خوب تو اون سوز سرما بچه می چادا! این بچه کم خونی داشته! می بردیش بیمارستان به جای این کارا!» فردوسی گفت: «خانوم! دستت تو خرج نیست آرد می دی الکی! هزینه درمان این بچه کمر سام رو که گرز گاوسر نمی شکوند نصف می کنه!» زن گفت: «خوب خبر نداری دیگه! هزینه درمان کم خونی رایگان شده! تازه هزینه درمان کودکان زیر ۷ سال هم به کلی رایگانه! این رودابه بدبخت چرا با این متد غیر بهداشتی بچه رو به دنیا آورد؟» فردوسی با لبخند گفت: «لابد هزینه زایمان هم رایگان شده!» همسر گفت: «نه پس! گودرز کشواد هزینه زایمان ۷۹ بچه ش رو از گنج نداشته ی بابای تو آورده! سهراب بیچاره رو چرا به جای مداوا فرستادی به جنگ رستم؟!» فردوسی گفت: «اجازه بده این یکی رو دیگه نپذیرم! سهراب سالم سالم بوده! گردنش رو تبر نمی زده! تو یک ماهگی مثل بچه یک ساله بوده که هر کی دست بهش می زده این به سوبلکسی کول اندازی چیزی بهش می زد که پهن زمین بشه!» همسر گفت: «بله که مریض بوده! خوب بچه ای که تا بهش دست می زنی سالتو بارانداز روت اجرا می کنه اوتیسم داره! این رو باید ببری درمان کنی! نه این که راهیش کنی بره با باباش بجنگه!»

فردوسی کاسه سبز رنگی را که در آن آب و ربکا و سرکه سفید همزده ریخته بود و یک دستمال حوله ای آبی بین کف های سفید آن شناور بود روی کابینت گذاشت و از چهارپایه پلاستیکی که پایه هایش نارنجی و رویش بنفش بود پایین پرید و کتاب را از دست همسر قاپید و گفت: «درمان این ها امسال رایگان شده نه در زمان باستان! این کتاب رو بده خودم که تا روی کل پهلوانای شاهنامه عیب و علت نداری دست بر نمی داری! اصلا کم مونده بری با کاغذهاش شیشه ها رو اسپری بکشی کلا زبان فارسی به فنا بره!» همسر گفت: «نه والا! این نسخه خطی هات رو وقتی می کشی رو شیشه جوهرش بدتر شیشه رو لک می کنه! بافتشم خوب نیست! همون روزنامه باطله شیشه رو بهتر تمیز می کنه!»



رامتین اسلامی
کاربرگ